أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در این حدیث شریف به عنوان بصری می‌فرمایند: «من در ساعاتی از شبانه‌روز اوراد و اذكاری دارم كه بدان‌ها مشغولم؛ بنابراین اوقاتم را به خودت مشغول مكن و مرا از ذكر و وردم باز مدار!»

 عرض شد كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ضمن خطبه‌ای كه در ذیل آیه شریفه‌ (رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَه وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ)[[1]](#footnote-1) و[[2]](#footnote-2)

 ایراد شده است، می‌فرمایند:

 وإنَّ لِلذِّكرِ لَأهلًا أخَذوهُ مِنَ الدُّنيا بَدَلًا؛ فَلَم تَشغَلهُم تِجارَةٌ و لا بَيعٌ عَنهُ.[[3]](#footnote-3)

 «ذكر، دارای عده و اهلی است‌[[4]](#footnote-4) كه این عده خاص بَدَل از دنیا ذكر را برگزیده‌اند و خود را بدان مشغول نموده‌اند.»

## شرح كلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذكر

 این مطلب كه چطور ممكن است انسان به‌جای دنیا به ذكر مشغول شود را می‌توان مرتبه‌به‌مرتبه در چند صورت تصور كرد.

## برداشت اول از كلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذكر

## منافات طریق رهبانیت با جامعیت اسلام‌

 مرتبه اول‌ اینكه منظور از دنیا را اشتغال به كسب و تجارت و پرداختن به مسائل دنیوی و مادی دانست؛ به این معنا كه اهل ذكر گروهی هستند كه مانند رُهبانان و افرادی كه در دیر و كلیسا مشغول ذكر هستند، به مسائل دنیوی هیچ توجهی ندارند؛ این عده، به‌جای اینكه به‌دنبال كسب بروند، در منزل می‌نشینند و ذكر می‌گویند؛ به‌جای اینكه به‌دنبال ازدواج بروند، دائماً به عبادت می‌پردازند و طریق رهبانیت را در پیش می‌گیرند. این طریق در اسلام ممدوح نیست؛ زیرا با جامعیت اسلام منافات دارد. اسلام دینی است كه متكفّل سعادت دنیوی و اخروی بشر است، و ممدوح دانستن این مرتبه از ذكر، با هدف غایی اسلام در تعارض خواهد بود.

 اسلام دینی است كه هم به مسائل عبادی و هم به مسائل سیاسی بشر پرداخته است؛ به‌عبارت‌دیگر: اسلام دین كمال است و در آن عبادت و سیاستی وجود ندارد؛ این ما هستیم كه می‌گوییم: «دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین دیانت است.» بله، اگر ما این كلام مرحوم مدرّس رحمة اللَه علیه را این‌چنین توجیه كنیم كه منظور ایشان این است كه اسلام دین كمال است و در این كمال همه چیز قرار دارد، دراین‌صورت می‌توان برای این جمله معنای صحیحی ارائه داد.

## فعلیت یافتن تمام استعدادهای نهفته بشر در سایه اسلام‌

 كمال اسلام به این است كه تمام شرایطی كه در سایه آن، استعداد نهفته بشر

 به فعلیت می‌رسد، در اسلام وجود دارد.

## ضرورت وجود ابعاد مختلف امنیتی در جامعه، برای وصول به كمال‌

 شكی نیست كه انسان برای رسیدن به هدف غایی كمالی خود، به امنیت احتیاج دارد؛ اگر سالك در شهرش امنیت نداشته باشد، چطور ممكن است عبادت كند و راه خدا را برود؟! وقتی ممكن است دزد خانه‌اش را بزند و كسی هم نیست كه جلوگیری كند، چطور ممكن است شب از خواب برخیزد و نماز شب بخواند؟![[5]](#footnote-5) در شهری كه خود متصدیان امور با دزدها همدست باشند، دیگر امنیت وجود ندارد؛ شخصی را می‌كشند و كسی نیست كه دادخواهی كند؛ منزلی غارت می‌شود و كسی نیست كه پیگیری كند؛ همسایه موجب اذیت و آزار همسایه‌اش می‌شود و كسی نیست كه جلوگیری كند.

## حكایتی پیرامون جلوگیری رسول خدا از تضییع حقوق شهروندان‌

 در روایتی به‌نقل از امام باقر علیه‌السّلام آمده است:

 در زمان پیغمبر اكرم سَمُرَةبن‌جُندَب درختی در باغ مردی انصاری داشت؛ او مرتباً بدون اینكه در بزند و اجازه بگیرد، وارد باغ و منزل مرد انصاری می‌شد و به درختی كه در آنجا داشت رسیدگی می‌كرد.

 انصاری به او گفت: «تو گاه‌وبیگاه و بدون خبر در حالی بر ما وارد می‌شوی كه ممكن است كراهت داشته باشیم ما را در آن حال بنگری؛ هروقت خواستی وارد شوی، اجازه‌ای بگیر تا ما خود را بپوشانیم!»

 سمُره گفت: «من چنین كاری نخواهم كرد؛ این درخت مال شخصی من است وحق دارم كه به آن سركشی كنم و اجازه هم نخواهم گرفت!»

 مرد انصاری خدمت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رسید و از او شكایت نمود. پیغمبر اكرم سمُره را طلبیدند و به او فرمودند: « (ای سمُره چرا وقتی‌كه می‌خواهی وارد خانه برادرت شوی دَقُ‌الباب نمی‌كنی و همین‌طور سرزده وارد می‌شوی؟! گرچه این درخت، درختِ توست ولی‌

 در حیطه تصرف تو، دیگران هم دخالت دارند؛ همان‌طور كه تو در اینجا حقّ استفاده داری، دیگران هم حقّ استفاده دارند و تو با این كار آنها را از این حق محروم می‌كنی) پس هرگاه خواستی به‌سراغ درخت خود بروی اجازه بخواه و بعد وارد شو!»

 سمره گفت: «درخت مال من است و می‌خواهم بدون اجازه وارد شوم!»[[6]](#footnote-6)

 پیغمبر به او فرمودند: «این درخت را به فلان مقدار به من بفروش!» اما او نپذیرفت؛ حضرت همین‌طور قیمت را بالا بردند و او نپذیرفت تا اینكه حضرت فرمودند: «من در ازای آن، درختی در بهشت به تو می‌دهم!» اما باز هم او قبول نكرد (و گفت: این درخت مال من است و در هر ساعتی از شبانه‌روز هم كه بخواهم وارد شوم، هیچ‌گونه رادع و مانعی برای ورود من وجود ندارد.)

 وقتی رسول خدا این برخورد را از او مشاهده نمود، به آن مرد انصاری امر كرد كه آن درخت را از ریشه بیرون آورد و نزد سمُره بیندازد و فرمود:

 «لا ضَرَرَ و لا ضِرارَ.»[[7]](#footnote-7)

 و[[8]](#footnote-8)

## قاعده «لا ضرر» در جهت تأمین امنیت جامعه اسلامی‌

 قاعده‌

 «لاضَرَرَ و لاضِرارَ»

 قانون اسلام است؛ تأمین امنیت برای وصول به كمال، ضرورت جامعه و قانون اسلام است. این امنیت باید در سایه قانون باشد و این قانون باید متكفّل ابعاد مختلف امنیتی (سیاسی، اقتصادی، اخلاقی) باشد.

## ضرورت حجاب در جامعه اسلامی به‌جهت حفظ امنیت اخلاقی‌

 اگر اسلام اجازه دهد زنان با سر برهنه به‌صورتی وقیح در خیابان ظاهر شوند، امنیت اخلاقی به خطر می‌افتد و در چنین موقعیتی سالك نمی‌تواند رشد كند و بنابراین، هدف غایی در چنین جامعه‌ای متحقق نخواهد شد.

 در رژیم گذشته وضعیت مملكت ما به‌نحوی بود كه انسان اصلًا نمی‌توانست نسبت به مسائل اخلاقی خود و خانواده‌اش تضمینی داشته باشد؛ آیا آن وضعیت بهتر است یا وضعیتی كه انسان حدّاقل به‌حسب ظاهر مسئله وقیح و قبیحی مشاهده نكند؟! انسان در سایه كدام‌یك بهتر می‌تواند حركت كند و ذكر بگوید و در نماز، تجمّع خواطر داشته باشد؟! شخصی كه از صبح تا به شب هزار منظره و عكس را در ذهن و خیال خود تصویر كرده، چطور ممكن است در نیمه‌های شب بیدار شود و دفع خواطر كند؟!

 ما در این سفر اخیر به لبنان مناظر و مسائلی را مشاهده كردیم كه بسیار متعجب شدیم؛ اصلًا با سفر سال گذشته‌اش قابل مقایسه نبود و مشخص بود كه دست صهیونیسم و استعمار در این منطقه به‌صورت عجیبی فعالیت می‌كند؛ مسائل به‌نحوی بود كه اصلًا احتیاج به فكر كردن نداشت و هر شخصی تشخیص می‌داد كه یك جریان دیگری این قضایای ظاهر را می‌گرداند.

 وقتی عده‌ای دیدند كه این مظاهر فساد حتی به شهرهایی مثل سور كه تمام افرادش شیعه هستند رسیده و آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد، منتظر ننشستند و خودشان دست‌به‌كار شدند؛ من‌باب‌مثال می‌دیدیم در خیابانی منظره بسیار قبیحی وجود دارد، فردا كه می‌آمدیم، می‌دیدیم كلّ آن را با رنگ و قیر، سیاه كرده‌اند. مدتی كه از این جریان گذشت و استعمار دید اینها جوان‌های با غیرت و حمیتی هستند، دیگر این مسئله در آنجا ریشه‌كن شد.

 حال چرا این جوانان چنین كاری می‌كنند؟ زیرا در چنین شرایطی اگر زن یا پسر و دختر شخصی بخواهد از منزل بیرون بیاید، او نمی‌تواند آنها را از نظر اخلاقی حفظ كند و ازطرف دیگر هم نمی‌تواند پای آنها را از همه‌جا قطع كند؛ اگر فردی خیلی به خود زحمت بدهد و بتواند آنچه را كه در منزل موجب فساد و انحراف اخلاقی است، بردارد، اجتماع را نمی‌تواند اصلاح كند.

## ضرورت امنیت سیاسی و اقتصادی در مملكت اسلام به‌جهت ایجاد آرامش فكری‌

 اما امنیت سیاسی؛ اگر مملكت اسلام، امنیت سیاسی نداشته باشد، هیچ‌گونه آرامش فكری برای انسان باقی نمی‌ماند.

 اگر مملكت امنیت اقتصادی نداشته باشد و هر روز اجناس گران و ارزان شود، مردم باید تمام ذهن و قدرت و استعداد خود را متوجه مسئله معیشت خود كنند و دیگر آرامش فكری نخواهند داشت.

 كجاست آن روایاتی كه می‌گویند: فرد باید صبح تا ظهر كار كند و بقیه روز را به خود برسد؟![[9]](#footnote-9) كجاست آن روایاتی كه می‌گویند: مؤمن و مسلمان، كسی است كه وقتی خرج یك روز خود را كسب كرد، دیگر نباید به فكر فردای خود باشد؟![[10]](#footnote-10) آیا

 این روایات كه در كتب حدیثی پیرامون مسئله تجارت آمده است، با شرایط امروزِ جامعه ما سازگار است؟! آیا پیغمبر این مطالب را برای خود فرموده‌اند؟!

 امروزه امنیت اقتصادی وجود ندارد. اگر تاجری بخواهد كاری كند، نمی‌داند فردا چه بر سر او خواهد آمد؛ ممكن است قانونی برداشته شود و تمام اموال او بر باد فنا برود.

 به‌طوركلی اگر فردی بخواهد استعدادهایی را كه خداوند در او قرار داده است به فعلیت تامّه برساند، باید شرایط جامعه‌ای كه در آن قرار گرفته، مُعدّ و مُمدّ او باشند؛ اگر آن شرایط با استعدادهای او در دو قطب مثبت و منفی قرار گیرند، امكان ندارد فرد به آن هدف غایی برسد.

## لزوم فراهم‌سازی شرایط كمالی انسان در حكومت اسلام بر فرض مخالفت اكثریت‌

 بنابراین، حكومت اسلام باید امنیت و دیگر شرایط و قوانین مربوط به یك حكومت عدل را برای افرادی كه می‌خواهند به كمال برسند، فراهم آورد. اگر وصول به كمال و به فعلیت رسیدن، حقّ فطری و مسلّم یك فرد است، باید شرایط برای همان یك فرد آماده باشد، گرچه میلیون‌ها نفر دیگر بگویند: «ما این شرایط را نمی‌خواهیم»؛ و اینجاست كه مسئله دموكراسی (كه بر نظر اكثریت استوار است) و مسئله لیبرالیسم (كه به‌معنای آزادی‌خواهی و حركت توده مردم براساس خواست‌های بدون حدّومرز است) زیر سؤال می‌رود.

## تنافی مفاد نظریه لیبرالیسم با هدف ایجاد آن‌

 جالب است كه لیبرال‌ها خود نیز نمی‌دانند چه معنایی را از لیبرالیسم قصد می‌كنند؛ اگر منظور بدون حدّومرز حركت كردن است گرچه خواست‌ها و تمنیات شخص با خواست‌های دیگران تعارض پیدا كند، دراین‌صورت نفس تمنّی لیبرالیسم‌

 در یك جامعه، اقتضای براندازی خود آن شخص را دارد! زیرا همان‌طور كه او تقاضای رسیدن به خواست‌های خود را دارد، دیگری نیز چنین تقاضایی دارد و این دو با یكدیگر تعارض پیدا می‌كنند؛ بنابراین صرف ارائه این طرح، موجب انتفاء و انعدام ارائه‌دهنده طرح خواهد بود.

 اما اگر منظور تحقق خواست‌های شخص در محدوده عدم تعارض با دیگران باشد، سؤال ما از این مكتب این است كه «عدم تعارض با خواست دیگران» چه تعریفی می‌تواند داشته باشد؟ اگر منظور امنیت داشتن در همان سه بُعدِ مورد نظر ماست، این همان اسلام است؛ اگر منظور این است كه شخص بتواند به هر كیفیتی در اجتماع ظاهر شود، این مسئله با منافع دیگران كه می‌خواهند استعدادهای خود را به فعلیت برسانند در تعارض واقع می‌شود.

 من‌باب‌مثال اگر فردی بخواهد در خیابان راه برود و چشمش را ببندد، سرش به سنگ می‌خورد و در چاله می‌افتد، و اگر باز كند، با منظره وقیح و قبیحی مواجه می‌شود كه در نفسش تأثیر می‌گذارد و مانع از رسیدن او به كمال می‌شود؛ اینجاست كه این مكتب به بن‌بست می‌رسد و چون به كمال رسیدن حقّ طبیعی برای فردفرد افراد جامعه است، هیچ چاره‌ای جز اینكه خود را با مكتب اسلام وفق دهد، ندارد.

 اگر كسی نخواهد به كمال برسد، كسی با او كاری ندارد؛ اما آیا عقل و فطرت نسبت به فردی كه قصد رسیدنِ به كمال دارد، اقتضاء نمی‌كند كه آن شرایط را داشته باشد؟! حقّ طبیعی فرد در یك مجلس این است كه به مقدار وجود خود از فضای آن مجلس تنفس كند؛ حال اگر شخصی مرتب سیگار دود كند، این عمل با خواست منطقی دیگران تعارض دارد و از نظر عقل و منطق خلاف است. اگر این شخص در فضای باز بیابان آن‌قدر سیگار بكشد تا بمیرد، كسی با او كاری ندارد؛ اما اگر بخواهد در جمعی حضور داشته باشد، به‌اندازه تنفس یك فرد، حقّ استفاده از فضا را دارد، نه بیشتر؛ درغیراین‌صورت محكوم خواهد بود.

 اگر فردی بخواهد در یك فضای عمومی ورزش كند، چون ورزش كردن انرژی زیادی را مصرف می‌كند و تنفس زیادی می‌طلبد، باید از این فضایی كه برای همه به یك میزان قابل استفاده است، به فضای آزاد دیگری برود!

 رسیدن به كمال و علم، حقّ طبیعی فردی است كه می‌خواهد عالم شود؛ حال اگر فرزند خانواده فقیری نمی‌تواند وارد مجامع علمی شود، دولت باید زمینه را برای او آماده كند، نه اینكه رسیدن به این مراتب به یك عده افراد پولدار اختصاص داشته باشد. دفاع از كیان اسلام، حقّ ملزم تمام افراد جامعه برحسب مراتب و اولویت آنهاست؛ اگر كسی بخواهد این حقّ طبیعی را با پول بخرد، محكوم است.

 اگر كسی بخواهد حقّ سربازی خود را با پول بخرد و بگوید سربازی برای افراد فقیر است، او در اسلام و در نزد عقل محكوم است.

 این مسئله بسیار دقیق است؛ در اسلام هر چیز باید در جای خود قرار بگیرد و اسلام دین منطبق با عقل است. اگر شما دقیق‌ترین قوانین عقلی نه توهّمی و خیالی را پیدا كردید، می‌توانید بدون اجازه و امضای بنده و امثال بنده بگویید آن را اسلام گفته است و بعد حكم اسلام را روی آن بار كنید! اگر كوچك‌ترین تخطی از نظر عقل مردود شد، اسلام نیز آن را مردود می‌كند.

## برداشت دوم از كلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذكر

 مرتبه دوم‌ از معنای كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه می‌فرماید:

 «فَلَم تَشغَلهُم تِجارَةٌ و لا بَيعٌ عَنه‌

 ؛ تجارت و بیع آنها را از ذكر خدا مشغول نمی‌كند» این است كه اهل ذكر برای خود دو محور مختلف ترسیم كرده‌اند:

 محور اول: اشتغال به امورات دنیوی؛

 محور دوم: اشتغال به مسائل عبادی.

 این عده در هنگام صبح دكان خود را با وضو و نام خدا برای اكتساب رزق حلال و معیشت مُحلّله باز می‌كنند، اما موقع ظهر و غروب نماز اول وقت خود را می‌خوانند و بعد به منزل می‌روند؛ این اشتغال باعث نمی‌شود كه از یاد خدا محروم‌

 شوند و هریك از این دو مسئله را در جای خود قرار می‌دهند.

 گرچه این مطلب معنای صحیحی است، اما ابتدایی‌ترین مرتبه برای عمل یك مسلمان است. مگر این توقع وجود دارد كه انسان موقع ظهر باز هم به تجارت مشغول باشد و نماز اول وقتش بگذرد و فقط دو دقیقه به غروب آفتاب مانده نماز ظهر و عصر خود را بخواند؟! این مرتبه اقلّ مراتب بینش انسان و مراتب اخلاص و عبادت است، و بعید است كه كلام حضرت ناظر به این مرتبه باشد.

 شخصی درباره این فقره از حدیث عنوان بصری كه می‌فرماید:

 «ما مَلَأَ آدَمىٌّ وِعائًا شَرًّا مِن بَطنِه؛ فإن كانَ و لا بُدَّ، فَثُلثٌ لِطَعامِهِ و ثُلثٌ لِشَرابِهِ و ثُلثٌ لِنَفَسِهِ»[[11]](#footnote-11)

 و[[12]](#footnote-12) می‌گفت: «ما این ثلثِ طعام را بنا بر این روایت، غذا می‌خوریم و به‌جای آن دوثلث مایعات و هوا هم غذا می‌خوریم؛ زیرا آب راه خودش را باز می‌كند و نفس هم می‌خواهد بیاید و می‌خواهد نیاید!»

 غرض اینكه یك مسلمان كه نباید از صبح تا به شب تمام اوقات خود را در راه معیشتش بگذارند؛ بنابراین، چنین معنایی از این عبارت حضرت كه می‌فرماید:

 «فَلَم تَشغَلهُم تِجارَةٌ و لا بَيعٌ عنه»

 بعید است.

## برداشت سوم از كلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذكر

 مرتبه سوم‌ كه نسبت به دو مرتبه قبل مرتبه بالاتری است، اینكه: این عده، رجالی هستند كه در دادوستد خدا را مدّنظر قرار می‌دهند و غرض آنها از اینكه به‌طرف مال می‌روند این است كه آن مال را برای كمال خودش مصرف كنند. وقتی آنها جنسی را به مشتری می‌فروشند، در این فروش رضای خدا را مدّنظر قرار

 می‌دهند، نه هوی و شهوت و منافع مادی و مال‌اندوزی را؛ وقتی دكان را باز می‌كنند منظورشان از باز كردن این است كه دست فقیری را بگیرند و حوائج مردم را رفع كنند و افرادی كه نزد آنها می‌آیند به منفعتی برسند، نه اینكه فقط به مالی برسند. به‌عبارت دیگر اهل ذكر در تجارت و بیع خود، اول خدا را و بعد مسائل دیگر را مدّنظر قرار می‌دهند و دادوستد خود را براساس آن هدف تنظیم و توجیه می‌كنند.

## برداشت چهارم از كلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذكر

## انصراف تامّ اهل ذكر از ظاهر و باطن به ذات اقدس الهی‌

 مرتبه چهارم‌ كه به قرینه‌

 «وإنَّ لِلذِّكرِ لَأهلًا»

 به نظر قاصر بنده می‌رسد، این است كه بگوییم ممكن است منظور حضرت از عبارت‌

 «فَلَم تَشغَلهُم تِجارَةٌ و لا بَيعٌ عَنهُ»

 این باشد كه: اهل ذكر افرادی هستند كه وجهه آنها وجهه ظاهر و باطن نیست و دیگر اصلًا تجارت و بیعی نمی‌بینند؛ بلكه فقط خدا را می‌بینند. این معنا كه مافوق و اكمل از معانی گذشته است معنایی است كه ما از این عبارت می‌فهمیم؛ نه اینكه بگوییم قطعاً منظور از عبارت‌

 «فَلَم تَشغَلهُم تِجارَةٌ و لا بَيعٌ عَنهُ»

 همین مرتبه است.[[13]](#footnote-13)

## عدم تفاوت بایع و مشتری در دیدگاه توحیدی‌

 وقتی دیدگاه شخص توحیدی شود، بایع و مشتری را یك نفر می‌بیند؛ مثل اینكه شما پولی را از یك جیب بردارید و در جیب دیگر خود بگذارید كه دراین‌صورت چیزی از پول شما كم نشده است و ضرری نكرده‌اید. در معامله و دادوستدی كه «او» بایع و مشتری می‌شود، «او» گیرنده و دهنده می‌شود، «او» كم‌كننده و زیادكننده می‌شود، دیگر سود و زیان جایگاهی نخواهد داشت.

## دیدگاه توحیدی اهل ذكر، علت عدم امكان مشغولیت آنان به دنیا

 چنین اشخاصی چون همه‌چیز را یكی می‌بینند، لذا دیگر تجارت و بیع آنها را مشغول نمی‌كند.

## ناتوانی اهل ذكر از نگاه استقلالی به ماسوی‌اللَه‌

 بنابراین، آنچه ما از این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و از آیه‌ (رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَه)[[14]](#footnote-14) می‌فهمیم این است كه آنها رجالی هستند كه لهو اصلًا درموردِ آنها تصور ندارد و دیگر اگر هم بخواهند، چنین قدرتی ندارند.

 یكی از دوستان ما كه سابقاً خلبان هواپیماهای هفتصدوچهل‌وهفتِ پانصدنفره بود، می‌گفت:

 روزی به اتفاق عده‌ای از خلبان‌های پاكستانی به كراچی رفتیم؛ خلبان، پاكستانی و هواپیمای ما هم هفتصدوچهل‌وهفتِ پانصدنفره بود. خلبان در هنگام فرود به‌نحوی هواپیما را نشاند كه انگار هواپیما را از فاصله دویست‌متری به زمین پرت كردند و تمام لاستیك‌ها تركید.

 یكی از خلبان‌هایی كه آنجا بود به من گفت: «فلانی، من اگر هم بخواهم، نمی‌توانم هواپیما را این‌طور فرود بیاورم؛ و اصلًا قدرت چنین كاری را ندارم!»

 این فرد به‌نحوی برطبقِ نظام و اصول خلبانی پیش آمده و كار كرده كه برای او ملكه شده است و دیگر اصلًا نمی‌تواند غیر از این اسلوب هواپیما را بنشاند. اهل ذكر هم كه در این موقعیت قرار گرفته‌اند، بخواهند یا نخواهند اصلًا نمی‌توانند غیرخدا را ببینند.

 شخصی كه همه اموال را مال خدا می‌بیند، مصونیت قانونی پیدا می‌كند و اصلًا ممكن نیست در مغز و مخیله‌اش ضرر و زیان راه پیدا كند؛ لذا در این آیه می‌فرماید: (رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَه)؛ «فكر آنها به این صورت درآمده است كه حتی اگر هم بخواهند، دیگر تجارت و بیع آنها را به لهو نمی‌كشاند.»

 بنده سال‌ها با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه راجع‌به مسئله‌ای توحیدی بحث‌

 داشتم. جالب اینكه گاه‌گاهی خود ایشان بدون مقدمه راجع‌به این قضیه كه چهار ماه پیش با هم صحبت كردیم و هیچ‌وقت به توافق نرسیدیم، شروع به صحبت می‌كردند.[[15]](#footnote-15) سه ماه قبل از فوتشان در تعطیلات ایام بهار كه به مشهد مشرّف شده بودم، ایشان را داخل اتاقشان زیارت كردم. زیر كرسی نشسته بودیم و شاید می‌دانستند كه دیگر ما ایشان را تا آن روز آخر نمی‌بینیم؛ لذا یك‌دفعه فرمودند:

 آسید محسن، مطلب درباره آن مسئله‌ای كه ما در این مدت باهم صحبت می‌كردیم، همان‌طور است كه شما می‌گویید، ولكن به این كیفیت (و خصوصیتی را مطرح كردند.)

 عرض كردم: «آقا، وقتی مسئله غیر از این برای من تصور نمی‌شود، چه كنم؟!» ایشان فرمودند:

 بله، همین‌طور است، درست است.

 انسان وقتی مسئله‌ای را می‌بیند، نمی‌تواند ذهن خود را تغییر دهد. وقتی الآن من این پارچ را در جلوی خود می‌بینم، هرچه شما بگویید تخیل است نمی‌توانم چیزی را كه می‌بینم رد كنم.

 از كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه می‌فرماید:

 «وإنَّ لِلذِّكرِ لَأهلًا أخَذوهُ مِنَ الدُّنيا بَدَلًا»

 این معنا به‌نظر می‌رسد كه شاید منظور حضرت این باشد كه: «این اهل بخصوص و عده معدود، افرادی هستند كه ذكر را بَدَل از دنیا گرفته‌اند و به‌جای پرداختن به مسائل دنیا (بِده‌بِستان، مشاجره با دیگران، برای یكدیگر نقشه كشیدن، بر دیگری ترفّع و ریاست پیدا كردن، دیگری را ازصحنه‌به‌دركردن و كوبیدن) سرشان را در لاك خود فرو برده‌اند و دنیا را به اهلش سپرده‌اند.»

## كلام مرحوم قاضی در نهی از اشتغال به دنیا

 مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در دستوری كه برای دوستانشان در ماه‌

 رجب و شعبان و رمضان می‌دهند، می‌فرمایند:

 ما لَنا و لِلدُّنيا؟! قَد غَرَّتنا و شَغَلَتنا و استَهوَتنا و لَيسَت لَنا!

 «ما را با دنیا چه كار؟! به‌راستی كه دنیا ما را فریب داده، به پستی و ذلت كشانید! ما را از مقام عزت و رفعت پایین آورد. و دنیا پست‌تر از آن است كه برای ما هدف قرار گیرد؛ پس آن را برای اهل دنیا واگذارید!»[[16]](#footnote-16)

## كلام مرحوم علّامه طهرانی در نهی از اشتغال به امور دنیا

 روزی مرحوم آقا در یك جمع چندنفری به ما فرمودند:

 فكر دنیا را نكنید! فكر كنید یا نكنید، عده‌ای می‌آیند و دنیا را می‌چرخانند؛ بروید فكر آخرت كنید كه مشتری ندارد!

 بنده به شما قول می‌دهم كه اگر دنیا را به اهلش بسپارید و این ریاست و وزارت و وكالت و مدیریت را به‌دست نگیرید، عده‌ای می‌آیند و آن را می‌گیرند و می‌چرخانند؛ غصه ریاست این مملكت را نخورید، خودتان می‌بینید در یك انتخابات الی‌ماشاءاللَه چقدر عكس پخش می‌شود و به درودیوار می‌زنند.

## روایت نبوی در تشبیه دنیا به مُردار و اهل آن به سگ‌

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در عباراتی می‌فرمایند:

 الدّنيا جيفَةٌ و طالِبُها كِلابٌ؛[[17]](#footnote-17)

 «دنیا همانند جیفه و مرداری است كه سگان طالب آن هستند و بر روی آن ریخته‌اند.»

 البته اگر شخص واقعاً نظر الهی داشته باشد و برای رسیدن به مطلوب و قضای حوائج مردم و برقراری عدل و حكومت فعالیت كند، مسئله متفاوت است.

 بنابراین، ما باید به فكر امور دیگری باشیم كه كسی به‌دنبال آن نمی‌آید؛ باید

 به فكر موقعی باشیم كه می‌خواهیم از دنیا برویم و تمام افراد ما را ترك می‌كنند و فقط دو روزی برایمان عزاداری می‌كنند؛ آن موقعی كه ما باید جواب بدهیم و ما می‌مانیم و عقباتی كه یكی پس از دیگری است.

## كلام برگزیده شبلی بغدادی بعد از خدمت به چهارصد استاد و آموختن چهارهزار كلمه‌

 شیخ عارف، شِبلی بغدادی رحمة اللَه علیه می‌گوید:

 چهارصد استاد را خدمت كردم و چهارهزار كلمه از آنها آموختم، و از میان آنها یك كلمه را كه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است، پسندیدم و سرلوحه زندگی و برنامه خودم قرار دادم، و آن این است كه فرمود:

 «إعمَل لِدُنياكَ بِقَدرِ مُقامِكَ فيها؛ و اعمَل لآخِرَتِكَ بِقَدرِ بَقائِكَ فيها؛ و اعمَل لِلّهِ بِقَدرِ حاجَتِكَ إليه؛ و اعمَل لِلنّارِ بِقَدرِ صَبرِكَ علَيها.»[[18]](#footnote-18)

 در فقره اول می‌فرماید:

 «إعمَل لِدُنياكَ بِقَدرِ مُقامِكَ فيها؛

 به‌همان اندازه‌ای كه در این دنیا مُقام داری، برای این دنیا مایه بگذار!»

 ببین آیا كارهایی كه انجام می‌دهی نسبت به مقداری كه در این دنیا هستی ارزش دارد؟!

 در فقره‌ دوم‌ می‌فرماید:

 «واعمَل لآخِرَتِكَ بِقَدرِ بَقائِكَ فيها

 ؛ برای آخرت خود به مقداری مایه بگذار كه در آن باقی خواهی بود.»

 انسان در این دنیا حدود شصت سال زندگی می‌كند و در آخرت به‌اضافه بی‌نهایت، آن‌وقت ما تمام هدف خود را برای منهای بی‌نهایتِ دنیا گذاشته‌ایم و از به‌اضافه بی‌نهایتِ آخرت به‌طوركلی غفلت كرده‌ایم و آن را چیزی در نظر نمی‌آوریم. امام مجتبی علیه‌السّلام به جُناده می‌فرماید:

## كلام امام مجتبی به جُناده، در لزوم تحصیل آمادگی برای مرگ‌

 إستَعِدَّ لِسَفَرِكَ و حَصِّل زادَكَ قَبلَ حُلولِ أجَلِكَ ... و اعمَل لِدُنياكَ كَأنّكَ‌

 تَعيشُ أبَدًا و اعمَل لآخِرَتِكَ كَأنّكَ تَموتُ غَدًا.[[19]](#footnote-19)

 «ای جُناده، برای سفرت مستعد باش و زاد خود را قبل از حلول اجلت تحصیل بنما! برای دنیای خود چنان اقدام كن كه گویی برای همیشه در آن هستی (شخصی كه بداند برای همیشه در این دنیا می‌ماند، نسبت به كارهایی كه از او فوت شده، ابایی ندارد و می‌گوید اگر امروز انجام ندادم فردا انجام می‌دهم) و برای آخرتت چنان عمل كن كه گویی فردا خواهی مُرد.»

## عدم امكان بازگشت لحظه‌ای از لحظات ازدست‌رفته عمر انسان‌

 اگر انسان در نظر بگیرد كه فردا خواهد مُرد، آن‌وقت نمی‌گذارد كار خیری را كه باید انجام بدهد حتی یك ثانیه تأخیر بیفتد و همان را هم غنیمت می‌شمرد. سُلّاك و بزرگان همین یك ثانیه را غنیمت گرفتند و دانستند كه این فرصت ازدست‌رفته دیگر جایگزین نمی‌گردد.

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق! \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق‌[[20]](#footnote-20)

 در جلسه گذشته عرض شد تصور نكنید این فرصتی را كه خداوند به انسان عطا كرده بیهوده است؛ خداوند در ازای هر ثانیه فرصت در این دنیا، یك حصّه وجودی قرار داده است كه وقتی این حصّه وجودی از بین رفت، دیگر چیزی به‌جای آن برنمی‌گردد. حصّه وجودی لحظه بعد متعلق به بعد است و فردا متعلق به فرداست.

 تصور نكنید كه اگر فردا عمل خیری انجام دادید، آن عمل جبران‌كننده روز قبل است؛ روز قیامت می‌گویند: در روز جمعه این عمل خیر را انجام ندادی و از عمل روز شنبه این اثری است كه الآن می‌بینی، ولی پرونده روز جمعه تو خالی است.

 آن‌وقت است كه دیگر انسان از درون خود می‌سوزد كه روزها و ساعات را پشت‌سر گذاشتم؛ در روز شنبه ساعت چهار بعدازظهر می‌توانستم این كار خیر را انجام دهم و انجام ندادم و این حصّه وجودی تمام شد!

## عمر آدمی، بالاترین نعمت الهی‌

 حال آیا تابه‌حال توجه داشته‌ایم كه این عمر بالاترین نعمتی است كه خدا در این دنیا به ما داده است و هیچ‌چیز دیگری جایگزینش نیست؟! تصور نكنید كه اگر در شصت‌سالگی از دنیا رفتید و می‌توانستید با این مقدار وقت كاری انجام دهید و ندادید، بقیه‌اش را در برزخ سپری می‌كنید؛ این فرصت دیگر برنمی‌گردد و لذا امام مجتبی علیه‌السّلام می‌فرماید:

 «واعمَل لآخِرَتِكَ كَأنَّكَ تَموتُ غَدًا

 ؛ برای آخرت خود آن‌طور باش كه گویی همین الآن فرصت از بین می‌رود.»

## كلام مرحوم علّامه طهرانی مبنی بر ظنین بودن بر عمر خود

 مرحوم والد بارها می‌فرمودند:

 من بر عمر خودم ظنین بودم.

 معنای این كلام این است كه من نسبت به عمر خود بدگمان بودم و دائماً خیال می‌كردم كه ممكن است ده دقیقه دیگر از دنیا بروم. اگر شخصی چنین موقعیتی داشته باشد و به‌طوركلی تسویف را از ذهن خود كنار بگذارد و همیشه خود را در آخر وقت احساس كند، دیگر نمی‌گذارد هیچ عملی از او فوت شود.

 در فقره‌ سوم‌ می‌فرماید:

 «واعمَل لِلّهِ بِقَدرِ حاجَتِكَ إليه‌

 ؛ به‌اندازه‌ای برای خدا كار انجام بده كه به او احساس نیاز و احتیاج می‌كنی.»

 ما چقدر به خدا احساس نیاز داریم؟ در قبال جمله «آن ذره كه در حساب ناید ماییم» باید گفت: «آن‌كس كه در حساب ناید خداست!» اگر از اول صبح كه آفتاب می‌زند تا وقتی‌كه می‌خوابیم تمام كارهای خود را در یك ورق بنویسیم و محاسبه كنیم آن‌وقت متوجه می‌شویم كه چقدر به خدا و چقدر به خلق خدا احتیاج داریم!

 و اما در فقره‌ چهارم‌ می‌فرماید:

 «واعمَل لِلنّارِ بِقَدرِ صَبرِكَ علَيها

 ؛ برای آتش به‌همان اندازه‌ای كه تحمل ورود در آن را داری، عمل كن و مایه بگذار.»

 بیان روایت نبوی‌

 «النّاسُ نيامٌ، إذا ماتوا انتَبَهوا»

 مردم گیج و خواب‌اند؛ لذا فرمود:

 «النّاسُ نِيامٌ إذا ماتوا انتَبَهُوا.»[[21]](#footnote-21)

 گویی مواد بیهوشی به ما تزریق شده است كه دیگر چیزی را ادراك نمی‌كنیم و هر كاری را انجام می‌دهیم. اگر به‌هوش بودیم، سوزندگی عمل را كه سوزندگی دوری از حق و ظلمت و كدورت است، احساس می‌كردیم.

 فرد بیهوش را هرچه سوزن بزنند و بر او چاقو فرو كنند، هیچ نمی‌فهمد؛ اما وقتی‌كه به‌هوش بیاید و تمام بدنش را سوراخ‌سوراخ و خون‌آلود ببیند، از شدت درد اصلًا نمی‌تواند تحمل كند و دوباره از هوش می‌رود. وقتی‌كه سوزن و چاقو در بدن او فرو می‌رفت، بیهوش بود و حس و ادراك نداشت؛ بصیرت و فكر و تعقل نداشت؛ فقط یك محور را می‌دید و هرچه گفتند این مطالب حق است، سرش را پایین انداخت و توجه نكرد تا اینكه «ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد.»[[22]](#footnote-22)

 باری، این حقیقت دنیا و حقیقت ذكر است؛ رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

 وإنَّ لِرَبِّكُم فى أيّامِ دَهرِكُم نَفَحاتٍ ألا فَتَعَرَّضوا لَها و لا تُعرِضوا عَنها.[[23]](#footnote-23)

 «بدانید كه خداوند متعال در روزگار عمر شما نفحات و نسیم‌هایی دارد؛ متوجه باشید كه خود را در معرض آن جذبات و نفحات قدسی قرار دهید.»

 در این دنیا چنین نفحاتی هست كه اگر خود را در معرض آن قرار ندهید، می‌گذرد و دیگر برنمی‌گردد؛ حال اگر بعداً بهره دیگری پیش آید، مربوط به همان موقع است و این نصیب گذشته است.

یك چشم زدن غافل از آن شاه مباشیم‌ \*\*\* شاید كه نگاهی كند آگاه نباشیم‌

 إن‌شاءاللَه خداوند توفیق اطاعت و بندگی و سرسپردگی و بینش و بصیرت و ازخودگذشتگی و به او پیوستگی را به همه ما عنایت بفرماید و ما را در تحت مقام ولایت عظمی و مطلقه امام زمان‌ عجّل اللَه تعالى فرجَهُ الشّريف‌ از هر انحرافی مصون و محفوظ بدارد! دست ما را از دامان اهل‌بیت و اولیاء كوتاه مگرداند؛ در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از شفاعتشان محروم مفرماید!

 اللَهمّ صَلّ على محمّدٍ و آل محمّد

1. سوره نور (٢٤) آيه ٣٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. .« مردانى كه دست از دنيا و آخرت شسته‌اند و هر دو را به هواى معبود رها كرده‌اند، و غير از حقيقت توحيد به هيچ مظهرى و تعيّنى از مظاهر جمال (نه مظاهر دنيوى و نه مظاهر اخروى) تنازل نكرده‌اند. اينان افرادى هستند كه تجارت و خريدوفروش آنها را از ياد خدا باز نمى‌دارد.» [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغه (عبده) ج ٢، ص ٢١١. [↑](#footnote-ref-3)
4. .« لَأهلًا» يعنى عده‌اى خاص. [↑](#footnote-ref-4)
5. در بسيارى از ممالك خارجى خود افرادى كه در سازمان‌هاى مخفى و غيرمخفى هستند با رؤسا همدست هستند؛ آنها در سطح بالا و اينها هم در سطح پايين مشغول‌اند! [↑](#footnote-ref-5)
6. انسان بايد در اين مواقع براى حلّ مشكل، خود را جاى ديگران بگذارد؛ فكر كند كه اگر من به‌جاى او و او به‌جاى من بود، چه مى‌كردم؛ دراين‌صورت حدود هشتاددرصد مسائل حل خواهد شد و بيست‌درصد باقى‌مانده هم با مشورت كردن و امثال‌ذلك قابل حل شدن است.

   اگر جناب سمُره جاى خود را با آن مرد انصارى كه زنش چادر بر سر ندارد عوض مى‌كرد، ديگر به او نمى‌گفت مال من است و دلم نمى‌خواهد اجازه بگيرم؛ بنابراين با نفسِ گفتن« دلم نمى‌خواهد» خود را در مملكت اسلام محكوم مى‌كند.

   وقتى پيغمبر اكرم حاكم اسلام است، ديگر نمى‌توان زور گفت؛ زيرا پيغمبر حق است و حق، زور نمى‌پذيرد. [↑](#footnote-ref-6)
7. من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٣٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. حال آيا اينكه فردى با اجازه شهردارى ساختمانى را در ده طبقه بالا مى‌برد و تمام پنجره‌هاى آن را به منزل فردى ديگر مُشرِف مى‌كند، صحيح است و اين قانون اسلام است؟! آيا اگر الآن پيغمبر به‌جاى مسئول شهردارى بودند، اجازه مى‌دادند شخصى منزلى بسازد كه تمام پنجره‌هايش مستقيماً به خانه مردم باز شود؟! [↑](#footnote-ref-8)
9. نهج البلاغة (عبده) ج ٤، ص ٢٢٩:

   « لِلمُؤمنِ ثَلاثُ ساعاتٍ: فَساعَةٌ يناجى فيها رَبّهُ، و ساعةٌ يرُمُّ مُعاشَه، و ساعةٌ يخَلّى (فيها) بينَ نَفسِهِ و بينَ لَذّتِها فيما يحِلُّ و يجمُلُ. و لَيسَ لِلعاقلِ أن يكونَ شاخِصًا إلّا فى ثلاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمعاشٍ، أو خُطوَةٍ فى معادٍ، أو لَذَّةٍ فى غَيرِ محرَّمٍ.» \*\*\*

   ترجمه:« زندگى انسان باايمان سه قسمت است: ساعتى كه با پروردگارش در مناجات به‌سر مى‌بَرد؛ ساعتى كه به اصلاح امور معاش خود مى‌پردازد؛ و ساعتى كه در آن بين خود و لذات حلال و نيكو آزاد است. و براى عاقل شايسته نيست جز آنكه به‌دنبال سه چيز باشد: سروسامان بخشيدن به امر معاش، يا گام نهادن براى امور معاد، يا لذت بردن از امور غيرحرام. (محقق) [↑](#footnote-ref-9)
10. غررالحكم و دررالكلم، ص ٦٦٢:

    « مَنِ إهتَمّ بِرِزقِ غَدٍ لَم يفلِح أبَدًا.»

    ترجمه:« كسى كه براى روزى فردا اندوهگين گردد هرگز رستگار نخواهد شد.» (محقق)

    بحارالأنوار، ج ٧٤، ص ٦٧:

    « قالَ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم:" يا علىُّ، لا تَهتَمَّ لِرزِقِ غَدٍ؛ فإنَّ كلِّ غَدٍ يأتى بِرزِقِهِ."»

    ترجمه:« رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند:" اى على، اندوه روزىِ فردا را مخور؛ چراكه هر روز، روزىِ خود را با خود مى‌آورد."» (محقق) [↑](#footnote-ref-10)
11. بحارالأنوار، ج ١، ص ٢٢٦. [↑](#footnote-ref-11)
12. هيچ‌وقت آدمى، ظرفى را بدتر از شكمش پر نكرده است (اين ظرف ازنقطه‌نظر تخيّلات و مسائلى كه براى انسان به بار مى‌آورد، بسيار ظرف ناميمونى است)؛ بنابراين اگر انسان به‌قدرى گرسنه شد كه ناچار از تناول غذا گرديد، پس بايد ثلث آن را براى طعام و ثلث آن را براى شراب و نوشيدنى و ثلث ديگر آن را براى هوا و نفَسش بگذارد! [↑](#footnote-ref-12)
13. اينكه حضرت چه مرتبه‌اى را تصور كرده‌اند كه اصلًا به فكر ما نمى‌رسد؛ ما كجا و كلام آن حضرت كجا؟! ما را چه به اينكه بخواهيم فضولى كنيم و بگوييم منظور امام عليه‌السّلام اين معنا بوده است؟! هيچ‌وقت نبايد بگوييم:« منظور امام اين معنا است» تا فضولى شود؛ بلكه بايد بگوييم:« ما از كلام امام اين معنا را مى‌فهميم.»

    اگر بگوييم منظور امام اين است، حضرت مى‌فرمايد: شما غلط كرديد كه مى‌گوييد منظور من اين معنا بوده است؛ مگر شما در موقعيت و در فكر و خيال من هستيد؟! در اينجا هم ما غلط مى‌كنيم كه بگوييم منظور اميرالمؤمنين عليه‌السّلام اين معنا بوده است. و اميدواريم كه خداوند مطلب را براى ما بهتر از اين روشن بفرمايد! [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره نور (٢٤) آيه ٣٧. [↑](#footnote-ref-14)
15. ايشان بسيار عجيب بود! رضوان الله عليه! و در مرتبه‌اى قرار داشت كه واقعاً عقول ما نسبت به آن قد نمى‌دهد. [↑](#footnote-ref-15)
16. مهر تابناك، ج ١، ص ٢٣٥. [↑](#footnote-ref-16)
17. مصباح الشريعه، ص ١٣٨. غررالحكم و دررالكلم، ص ٢٧٣:

    « إنّما الدُّنيا جيفَةٌ و المُتَواخونَ علَيها أشباهُ الكِلابِ؛ فلا تَمنَعُهُم أُخُوَّتُهُم لَها مِنَ التَّهارُشِ علَيها.»

    ترجمه:« به‌درستى كه حقيقت دنيا عبارت از مردارى است و كسانى كه بر سر آن برادر شده‌اند شبيه سگان هستند؛ پس برادريشان آنان را از اينكه يكديگر را بر سر اين مردار بدرند، بازنمى‌دارد.» (محقق) [↑](#footnote-ref-17)
18. تفسير روح البيان، ج ٨، ص ٢٥ و ص ١٠٢. [↑](#footnote-ref-18)
19. كفاية الأثر، ص ٢٢٧. [↑](#footnote-ref-19)
20. مثنوى معنوى، دفتر اول، ص ٥. [↑](#footnote-ref-20)
21. مرآة العقول، ج ٨، ص ٢٩٣.

    ترجمه:« مردم در خواب غفلت هستند؛ هنگامى كه بميرند، بيدار مى‌شوند.» (محقق) [↑](#footnote-ref-21)
22. حيات جاويد، ص ١٦٦، تعليقه ٣:

    « مرحوم والد ما، حضرت علّامه طهرانى- رضوان الله عليه- مى‌فرمود:

    شبى در عالم رؤيا ديدم در بيابانى هستم خشك و سوزان كه تا چشم مى‌ديد خبرى از عمران و آبادى نبود. دراين‌هنگام ديدم شبحى از دور نمايان شد و پيوسته نزديك مى‌شد تا اينكه جلو آمد. ديدم پيرزنى است به غايت ژنده‌پوش كه لباس‌هاى او همه پاره، و چرك و قباحت سراسر وجود او را گرفته است و با عصا لنگان‌لنگان و بيمارگونه و فرتوت و بى‌رمق خود را به من رساند. خوب نظر كردم، ديدم او يكى از نزديك‌ترين اقوام و ارحام من است.

    به او گفتم:" چه كردى كه خود را به اين روز انداختى؟!"

    گفت:" روزگارم را در دنيا به غفلت از ياد خدا و پيروى از آمال نفس امّاره سپرى نمودم ...» و از من طلب مساعدت و استمداد از رهايى چنين روزگارى را داشت.

    من به او گفتم:" هرچه در دنيا تو را نصيحت كردم كه دست از رفتار و كردارت بردارى و به‌كار خود باشى، نپذيرفتى، حال از من درخواست امداد و مساعدت مى‌نمايى؟!"

    بالاخره با اصرار زياد او، دست در جيب لباس كردم و ديدم يك دانه نخودچى در جيبم هست؛ آن را بيرون آوردم و به او دادم. او رو كرد به من و گفت:" همين؟!" گفتم كه:" چيز ديگرى ندارم." و او هم پشت به من كرد و عصازنان دور شد. [↑](#footnote-ref-22)
23. رساله لبّ‌اللباب، ص ٢٤. [↑](#footnote-ref-23)